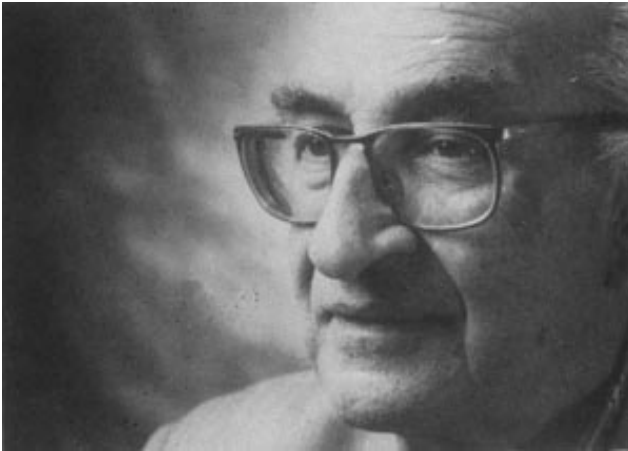


APAGA

Quarterly

آبَاگَا
فصلنامه

Հայ-իրանական մշակութային եւ հասարակական եռամսյա հանդես
An International Journal of Oriental Studies



ISSN 1682-5438

شماره ۵۶ زمستان (اسفند) ۱۳۹۲

No. 56, , March 2014

آپاگا فصلنامه بین المللی ایرانشناسی و ارمنی شناسی

شماره ۵۶ زمستان ۱۳۹۲

صاحب امتیاز و مدیر مسئول

ادیک باغداساریان

صندوق پستی شماره ۹۴۸۸-۱۵۸۷۵

تهران - ایران

نشانی اینترنت www.apagaonline.com و www.apagamonthly.4t.com

apaga98@hotmail.com

پست الکترونیکی

ISSN 1682-5438

فهرست

فارسی	استاد یحیی ذکاء
ارمنی	سیاست دو گانه بریتانیا در قبال ارمنستان
انگلیسی	گزارش سازمان ملل در باره زلزله ۱۹۸۸ ارمنستان

مقالات و دیدگاه های مندرج در نشریه لزوماً بیانگر موضع "آپاگا" نیست.
نشریه در حکم و اصلاح مقاله ها مجاز است.
مقالات و مطالب رسیده باز گردانده نمی شود.
استفاده از مطالب "آپاگا" با ذکر ماخذ آزاد است.

شمارگان ۱۰۰ بها ۵۰۰ تومان
چاپ احسان - تهران چهارراه ولیعصر پلاک ۱۱۴۸

یاری‌های زکاء

دکتر ایرج افشار



یحیی ذکاء همدرس من در روزگاران درس خواندن در شعبه ادبی دبیرستان فیروز بهرام بود. دو سال از من بزرگتر بود. در مسجد فاتحه او که پهلوی محمدعلی شکوهیان - همدرس دیگر همان شعبه نشسته بودم - از او پرسیدم یادت می‌آید درست چه سالی بود که با ذکاء همدرس شدیم. گفت از سال ۱۳۲۱ و ۱۳۲۲ بود، آن سالی که ذبیح‌الله صفا و پرویز نائل خانلری و محمدحسین مشایخ فریدنی و محمدجواد تربتی از معلمانمان بودند. صفا و خانلری مشترکاً در خرداد ۲۲ مجله سخن را منتشر کردند. همان اوقات ابراهیم پورداود با همکاری محمد معین در تالار آن مدرسه جلسات انجمن ایرانشناسی را تشکیل می‌داد. حزب توده فعالیت شدید فرهنگی و فکری برای جلب کردن جوانان آغاز کرده بود. مصدق و سید ضیاء رو به روی هم در مجلس و در جامعه صف‌آرایی کرده بودند. احمد کسروی هم برای یاران خود نوایی دیگر می‌نواخت و گروهی از جوانان را به پیروی افکار خود کشانیده بود. در میان همدرسان ما هوشنگ کاوسی به طرفداری سید ضیاء روی آورده بود و مجموعه نطقهای سید را که در مجلس به دفاع از خویش ایراد کرده بود در مجموعه‌ای به چاپ رسانید (۱۳۲۳) و به ما فخر می‌فروخت که صاحب تألیف است. البته برای ما جوانهای مدرسه‌ای تازگی داشت که نوجوانی بدان سن پا در میدان سیاست گذاشته باشد و کتاب منتشر کند. شاید موجب علاقه مندیش در آن گروه شخص هدایت‌الله حکیم الهی می‌بود که در همان دبیرستان تدریس می‌کرد. پدرش مرحوم محمدعلی حکیم الهی که از قدمای معلمان و مردی ادیب و فاضل بود هم از معلمان مستقیم ما بر آن

زمان بود. بدیع و علوم ادبی به ما درس می‌داد. پیر بود، خمیده بود، اما صلابتی داشت. این پراکنده‌ها را از این باب نوشتم تا محیط مدرسه‌ای را که ذکاء در آن درس می‌خواند تا حدی بشناسانم.

یحیی ذکاء و احمد فتحی که با هم دوست بودند و پهلوی هم می‌نشستند از خانواده‌هایی بودند که از تبریز و سبزوار به تهران کوچیده بودند. آنها از خارج مدرسه با هم انس و دوستی داشتند زیرا هر دو با گروه باران کسروی آمد و شد داشتند. اصغر فتحی پس از ختم دوره دبیرستان بی‌درنگ به سوی بیروت و فرنگ و ینگن دنیا رفت. در رشته جامعه‌شناسی درس خواند و در یکی از دانشگاه‌های کانادا به استادی رسید. او در این دوره دراز پنجاه سال گاهی با ذکاء مکاتبه می‌کرد. ذکاء اگر چه دانش‌آموز شعبه ادبی بود ولی میزان اطلاعات تاریخی او بیشتر بود از دیگر همدرسانش، زیرا چندی بود که کتابهای تحقیقی کسروی را خوانده بود و از همان اوقات به گردآوری آثار متعدد او همت گمارده بود. گاهی که با هم صحبت تاریخی و ادبی می‌کردیم از نوشته‌های کسروی اد می‌کرد. ظاهراً او در همان روزهای تحصیل در شعبه ادبی دبیرستان، بعضی مسؤولیت‌ها در کار چاپی نشریه‌هایی داشت که ماهانه به نام هر ماه از سوی کسروی‌ان انتشار می‌یافت. ذکاء پس از این که دبیرستان را به پایان رسانید بیشتر به انتشار و ارائه بعضی از نوشته‌های تاریخی و تحقیقی کسروی پرداخت. چون کسروی از میان رفت «مقالات کسروی» را در دو مجلد از میان نوشته‌های تحقیقی او گرد آورد و در سالهای ۱۳۲۶ و ۱۳۲۷ به چاپ رسانید. چیزی نگذشت که چون آن گونه مجموعه خواستار یافته بود کتاب «چهل مقاله کسروی» را انتشار داد (۱۳۳۵). بعدها صورت بهتر و منقح‌تری از آن تیره نوشته‌های کسروی را با نام «کاروند کسروی» گردآوری کرد و آن کتاب توسط مؤسسه انتشارات فرانکلین و کتابهای جیبی چاپ شد (۱۳۵۲). مجموعه‌ای است که هفتاد و هشت گفتار کسروی را در بر دارد. جز اینها رساله‌های «کافنامه» (۱۳۳۱) و «زبان فارسی و راه رسا و توانا گردانیدن آن» (۱۳۳۴) دو متن دیگر از نوشته‌های کسروی است که ذکاء از مجله پیمان و جز آن برگرفت. «فرهنگ کسروی» هم از دسترنج‌های ذکاء است که در آن واژه‌های بر ساخته کسروی گردآوری شده است. انتشارات طهوری در سال ۱۳۳۶ آن را منتشر ساخت.

یحیی در این دوره از فعالیت فرهنگی با محمدعلی امام شوشتری و محمدعلی جزایری محشور شد. جزایری حدود سال ۱۳۳۲ به امریکا رفت و آنجا زبان‌شناسی خواند و دکتری گرفت و به استادی دانشگاه نگراس رسید و در بهار ۱۳۷۹ درگذشت. او مقاله‌های متعددی به زبان انگلیسی نوشت و طبعاً به کارهای احمد کسروی متکی بود.

درین جا ضرورت دارد این طرفه را بنویسم که خانابا مشار در فهرست نوشته‌های ذکاء کتابی را به نام «سرگذشت ویکتور هوگو و نمونه‌هایی از آثار او» یاد کرده است و آن نوشته‌ای است که با دیگر تألیفات ذکاء همخوانی ندارد. مشکل را از بهروز ذکاء پرسیدم گفت اصل آن کتاب نوشته امام شوشتری بود و او از یحیی ذکاء خواسته بود نوشته‌اش را به انشای مطلوبی درآورد. آمدن نام ذکاء بر روی آن کتاب از باب کار ویراستاری است نه نگارش و تألیف. معلوم شد مرحوم مشار دقتی در نقل مطلب نکرده است.

از دبیرستان که برآمدم ذکاء دانشکده ادبیات را برگزید و من دانشجوی دانشکده حقوق شدم. چون محل این دو دانشکده نیم فرسنگی بیش از هم دور بود (یکی میدان بهارستان و دیگری در جلالیه) ناچار دیدارمان گاه به گاه روی می‌داد، گاهی در کتابفروشی‌ها و حاشیه خیابانها و بیشتر در خانه پدری او که نزدیک به دانشگاه و در یکی از کوچه‌های خیابان فخر رازی بود. سبب اینکه دیدارمان به خانه پدری او کشید همدرس شدن من با برادر کوچکتر یحیی به نام سیروس بود. من و سیروس (مترجم زبردست) دو سال دانشکده حقوق را با هم بودیم و سال سوم از همان جدا شدیم. او به شعبه علوم سیاسی رفت و من شعبه قضایی را دیدم. اما غالب روزها با هم می‌بودیم. یکی از پاتوقهایمان دفتر مجله «جهان نو» (به مدیریت حسین حجازی) بود که در یکی از مستغلهای پدری من استقرار داشت و جماعتی از پیران و جوانان در آنجا نشست و خاست فرهنگی داشتند. اغلب غروبها را همراه سیروس ذکاء در خیابانها پرسه می‌زدیم. هر گاه به خانه آنها می‌رفتم یحیی را سرگرم خواندن یا نوشتن می‌دیدم. در همان اوقات کتابخانه خوبی گرد خویش گرد کرده بود. سیروس جمعه‌ها گاهی با گروه حسین حجازی به کوهنوردی می‌آمد. یکبار حتی خودش را با ما به دامنه‌های مرتفع توچال کشانید. اما یحیی مرد میدان کوه نبود.

پدرشان در بانک ملی کار می‌کرد. مردی موقر و مورد وثوق بود. پدر او را حاج میرزاعلی اعیان از تجار بنام تبریز بوده است. ولی فرزند به سوی تجارت نمی‌رود و به کار دولت می‌پردازد و به سال ۱۳۱۶ از تبریز به تهران می‌آید. دو سال نمی‌کشد که مأموریت بانک قزوین به او داده می‌شود و با فرزندان خود به آن شهر می‌رود. تا اینکه مجدداً از سال ۱۳۲۱ به تهران انتقال می‌یابد و فرزندانش را برای تحصیل به دبیرستان فیروز بهرام می‌سپرد. پیش از آن یحیی ذکاء یک یا دو سال از دوران دبیرستان را در دبیرستان تمدن درس خوانده بود. یحیی به شعبه ادبی وارد شد و همدرس شدیم. سیروس و بهروز دو برادر دیگر او که کوچکتر بودند در رتبه‌های خود به درس مشغول بودند.

یحیی از دانشکده ادبیات در رشته باستانشناسی فارغ‌التحصیل شد و در وزارت فرهنگ کار گرفت. سیروس شعبه سیاسی دانشکده حقوق را گذرانید و عضویت در وزارت امور خارجه را اختیار کرد. سیروس وقتی که به اولین مأموریت خارج رفت در آنجا به ادامه تحصیل روی آورد و به اخذ درجه دکتری نائل شد. بهروز در رشته علوم اداری تحصیل کرد و درجه دکتری دریافت و خدمات مختلفی را در کشور عهده‌دار بود.

خاندان ذکاء با خاندان شرف‌الدوله کلانتر که از رجال نامی تبریز و از دیوانیان روزگار سلطنت مظفرالدین شاه و بعد مشروطه بود خویشاوندی سببی دارند. شرف‌الدوله شوهر عمه دوستان من بود و یحیی نوه شرف‌الدوله را در پیمان همسری خویش داشت. بهمین مناسبت است که خاطرات شرف‌الدوله را به چاپ رسانید.

یحیی پس از گذراندن دوره نظام در آذربایجان و پیش ازین که در وزارت فرهنگ به خدمت درآید مدتی بیش از یک سال در کتابخانه دانشکده حقوق که محمدتقی دانش‌پژوه و من آنجا می‌بودیم به تجربه در کار کتابداری پرداخت. روزگار خوبی را با هم گذرانیم. اما شور و شوق بی‌تابانه‌ای که به تحقیق و تجسس در قلمرو تاریخ هنر و عتیقه‌شناسی و آثار باستانی داشت او را به وزارت فرهنگ

کشانید و در آن جا خدمات متعددی را عهده‌دار شد و ارزشمندی علمی خود را نمودار ساخت. چندی رئیس موزه مردم شناسی و چندی رئیس موزه هنرهای تزئینی و مدت کوتاهی رئیس کتابخانه ملی بود. سالهای اواخر دوران خدمت را با سمت مشاور وزارتخانه می‌گذرانید ولی با موزه‌های نگارستان و رضا عباسی کار می‌کرد و در گردآوری اشیاء آن دو موزه رنجها برد. رساله‌ای هم با همکاری دوست دیرین خود محمدحسین سمسار به نام «موزه‌های ایران» تألیف و نشر کرد.



محمدتقی لائش پزوه - ایرج افشار - سیدمصدمشکوه - یحیی ذکاء - میرزا علی اصغر فرهانی و محمداصغری

ذکاء از کارشناسان کار کشته و دلسوخته آثار هنری بود. به همین مناسبت موقعی که هاتن امریکایی دارنده شاهنامه طهماسبی قصد کرد که آن نسخه را بفروشد و به ایران پیشنهاد فروش کرده بود ذکاء یکی از دو نفری بود که از جانب نخست وزیری مأموریت یافت به امریکا سفر کند و نسخه را بسنجد و ارزش آن را به قلم آورد. به من هم دستور رفته بود که در این راه با او همراه باشم ولی عذر خواستم. شرح این ماجرا را هم او نوشت و هم من نوشتم و در مجله کلک چاپ شده است.

راستی ناگفته ماند این پاره از زندگی ادبی او که در سالهای ۱۳۲۶ تا حدود ۱۳۳۲ با گروهی از نویسندگان و پژوهندگان جوان - که گرد استاد نامور سعید نفیسی حلقه زده بودند و شتابان راههای اصلاح خط فارسی را عنوان می‌کردند و به ناروا به تغییر خط می‌اندیشیدند - همراه شده بود. او در تاریخچه و سوابق این موضوع تجسس کرد و رساله «در پیرامون تغییر خط» را منتشر ساخت (۱۳۲۹). اگر درست به یادمانده باشد در صدد بود جلد دومی هم به دنبال آن بنویسد ولی چون آن موضوع جایی در جامعه نیافت خودش هم از صرافت آن عقیده افتاد. جلد دومی را در پی نداشت.

ذکاء به زبان فارسی عشق می‌ورزید. او از ایامی که نواهای سیاسی ناساز درباره آذربایجان آغاز شد مسئله را از لحاظ تاریخی و علمی می‌سنجید و به پیروی از پژوهش ژرف و بدیع کسروی

درباره زبان باستان آذربایجان به بیست سال پیش از آن عرضه شده بود به رسیدگی در گویشهای فارسی موجود در آذربایجان پرداخت. خدمت نظام در مناطق فارسی‌گوی آذربایجان این فرصت را به او داد که دو بررسی مهم درباره گویشهای گلین قیه (هرزندی و کرینگان) انجام دهد. این دو پژوهش را جدا جدا با نامهای گویش کرینگان (۱۳۳۲) و گویش گلین قیه در همان سال نشر کرد. این دو گویش بازمانده بان آذری باستان یعنی فارسی کهنی است که در سراسر آذربایجان زبان مردم می‌بوده، ولی در زمان ما جزیره‌های کوچولویی از آن بر جای مانده است. ذکاء در انتشار این دو رساله که دنباله‌هایی هم پس از آن پیدا کرد تنها نوشته کسروی را سرمشق خود ساخته بود. بیگمان مقداری متأثر از وجود رساله روحی انارجانی بود که عباس اقبال و بعد دکتر صادق کیا از آن سخن گفته بودند. سعید نفیسی هم متن رساله مذکور را در دست تصحیح و نشر داشت. افزون بر اینها به مناسبت آمد و شدی که با ابراهیم پورداود پیدا کرده بود به طور گسترده‌ای پی به اهمیت موضوع برده و در گردآوری آن گویشها و باز نمودن سابقه زبان آذری دلیر شده بود.

کمی پیش از آن پورداود تألیف «هرمزنامه» (تهران، ۱۳۳۱) را به سرانجام رسانیده و آن را به دست من داده بود که چاپ کنم. کتاب در سلسله انتشارات انجمن ایرانشناسی که خود پایه‌گذارش بود نشر می‌شد و من با سرافرازی و دلبنندی غلطگیری مطبعی و دوندگی‌های آن را پذیرفته بودم. چون پورداود می‌خواست هر چه زودتر آن کتاب انتشار یابد زحمت استخراج فهرست اعلام و اماکن و واژه‌نامه را به ذکاء واگذار کرد. پس من فرمهای چاپی را به تدریج به او می‌دادم. پورداود در مقدمه کتاب متذکر کوشش یحیی ذکاء شده است. در ایامی که فهرستها را دسته دسته فراهم می‌ساخت و به پورداود می‌رسانید درباره گویشهایی که گردآوری کرده بود با پورداود صحبت می‌کرد. طبعاً نفس گرم پورداود در پیشرفت کار ذکاء و نشر مقالاتش مؤثر افتاده بود. ذکاء کار خود را در زمینه واژه‌های فارسی بازمانده از گویش آذری در گفتار مردم کنونی آذربایجان ادامه داد. او فرهنگی مفصل را در آن باره گرد کرده است که در زمستان پیشین مجموعه آنها را که هنوز چاپ نشده است به من نمود. کاری است سترگ و یادگاری ماندگار از او که می‌باید هر چه زودتر به چاپ برسد.

بعد از پژوهش در گویشهای گلین قیه و کرینگان چند مقاله دیگر درباره بازمانده‌های آذری (به معنای کهن و اصیل آن) نوشت که در مجله‌های مختلف چاپ شده است. خوشبختانه آن مجموعه به دست خود او گردآوری و تنظیم شد و با نام «جستارهایی درباره مردم آذربایگان» دو روز پیش از درگذشت او انتشار یافت و نسخه پایان یافته را پیش از چشم بستن از جهان دید. این کتاب از انتشارات موقوفات دکتر محمود افشار است (۱۳۷۹). روزگاری که او در کتابخانه دانشکده حقوق کار می‌کرد مقارن بود با ایامی که مقداری از یادداشتهای مرحوم عباس اقبال به کتابخانه مرکزی دانشگاه رسیده بود. او همت کرد و از میان آنها کتاب مهم عباس اقبال درباره وزارت در عهد سلاطین بزرگ سلجوقی را که چاپ نشده مانده بود برای چاپ آماده ساخت و همکاری محمدتقی دانش‌پژوه به چاپ رسانید (تهران، ۱۳۳۸)

پژوهشهای ذکاء از سال ۱۳۳۷ به بعد با رشته تحصیلی و ذوق هنر شناسی و مدارج خدمتگزاری او نزدیک شد. اداره هنرهای زیبای کشور در سال ۱۳۳۷ رساله او را به نام (کولی و زندگی او) انتشار داد. پس از آن «لباس زنان ایران از سده سیزدهم هجری تا امروز» در همان سال به چاپ رسید. این دو نوشته‌هایی است که با زمینه‌های خدمتگزاری او در اداره مردم شناسی مرتبط بود. «گوهر» که مؤسسه انتشارات فرانکلین مبتکر نشر آن بود (۱۳۴۶) هم در شمار آن گروه است. او بعدها تألیف کتاب اساسی و معتبر «جواهرات سلطنتی» را به خواهش بانک مرکزی ایران انجام داد. سه کتاب در زمینه تاریخ سپاه نوشت که هر یک مبتنی است بر نقوش سنگ‌نگاره‌ها و متون تواربخ. نامه‌های آنها عبارت است از پیشینه سان و رژه در ایران، ارتش شاهنشاهی ایران از کوروش تا پهلوی و تاریخچه تغییرات و تحولات ارتش و علامت دولت ایران از آغاز سده سیزدهم تا امروز. کتاب سومین تا حدودی دنباله تکمیلی رساله‌ای در شمار می‌آید که احمد کسروی در تاریخچه شیر و خورشید تألیف و منتشر کرده بود.

«آثار هنری ایران در مجموعه نخست‌وزیری که با همکاری دوست هنرشناس دلسوزش محمدحسن سمسار تهیه شده است کاری است بیشتر در زمینه نقاشی و معرفی پرده‌هایی که در آن مقرّ دولتی نگاه‌داری می‌شود. ذکاء در شناخت نقاشی دوره قاجار استادی مسلم بود. نوشته‌هایی که درباره محمد زمان، صنایع‌الملک و محمود خان ملک‌الشعراء و اسمعیل جلایر نشر کرده است همه در حکم مرجع و مورد اِستناد است. او از اعضای هیئت تحریریه مجله طاووس می‌بود که به تازگی تأسیس شده است.

مطالعه در ابنیه و آثار ساختمانی دوره قاجار از علاقه‌مندیهای خاص ذکاء بود. کتاب «تاریخچه ساختمانهای ارگ سلطنتی در تهران و راهنمای کاخ گلستان» که از انتشارات انجمن آثار ملی است نموداری است از بینش او، نگرش او، دقت او و اشراف همه جانبه او به آن مجموعه تاریخی پادشاهی و ظرافتهایی که در گوشه گوشه آن به چشم عادی نمی‌آید. و قطعاً به وسیله این کتاب است که می‌توان آن زوایا را شناخت.

دو جلد کتاب «تهران در تصویر» که با همکاری محمدحسن سمسار گرد آمده مجموعه عکسهای مربوط به تهران عصر قاجاری است. این دو دوست توانسته‌اند مجموعه‌ای بسازند از اهم عکسهای موجود در بیوتات و تصاویری که در سفرنامه‌های خارجیان به دشواری دستیاب است. این کتاب مرجعی بی همتا است برای کسانی که بخواهند معماری تهران را بررسی کنند. تاریخ عکاسی گوشه دیگری از تخصص ذکاء بود. او پیش از انتشار کتاب خود یادداشتی دوستانه و مفصل در نقد کتاب من «گنجینه عکاسهای ایران» نوشت که در مجله آینده چاپ شد. در آن مقاله وسعت اطلاع خود را مشهود ساخت. پس از آن کتاب مفصل و ممتاز خود را به نام «تاریخ عکاسی و عکاسان پیشگام در ایران» منتشر ساخت (تهران ۱۳۷۶) کتابی است پرمایه و درخور ارج بسیار. از کارهای او در زمینه تاریخ دو کتاب است یکی به نام زمین لرزه‌های تبریز (تهران ۱۳۶۸) و دیگری روزنامه «خاطرات شرف‌الدوله (تهران ۱۳۷۷) کتاب اول در برگیرنده مجموعه‌ای است از اخبار و اطلاعات مربوط به زلزله‌هایی که موجب تخریب تبریز در دوره‌های مختلف شد و ذکر آن واقعات در

متون تاریخی یا در اشعار شاعران ظبط شده است کتاب دیگر شرح وقایع سه ساله ۱۳۲۴ تا ۱۳۲۷ میرزا ابراهیم خان باغمیشه‌ای ملقب به شرف‌الدوله است که در دوره اول به مجلس شورای ملی از تبریز سمت نمایندگی یافته بود.

آخرین کتاب هنری او که انتشار یافت کتاب هنر کاغذبری (قطاعی) است که انتشارات فرزانه نشر کرده است (تهران ۱۳۷۹) درباره این هنر تا کنون کتابی یا مقاله‌ای ارزشمند در دست نبود. ذکاء با دقت مخصوص به خود توانسته است شگردهای مخصوص به این کار را که نزد هنرمندان و خطاطان و جلدسازان مرسوم بوده است در این کتاب بدیع گرد آورد. امید است همانطور که آرزو می‌داشت مجموعه کتابخانه و یادداشتهایش در جای مناسبی از شهر تبریز به یادگار نگاه‌داری شود و با دلسوزی و امانت‌داری نوشته‌های چاپ نشده‌اش را چاپ کنند و یاد او را پایدار نگاه دارند. مرگ او برای هنرمندان و پژوهشگران ایران سوگی بزرگ و برای من مرگ دوست خوب بود.